

سبک همدردی



سطح زندگی هایمان گاه چنان از هم دور می شود که انگار در دو منظومه جدا زندگی می کنیم

# دردهای دیگران را تحویل بگیریم

حسن فرامرزی

در سریال «مرد هزار چهره» مسعود شمت چپ‌عادت جالبی داشت که انگار این عادت را از آن بیت مولانا که می‌گوید: «مرد را دردی اگر باشد خوش است/ درد بی دردی علاجش آتش است» گرفته بود. مسعود شمت چپ هر وقت می‌خواست علیه یک بی‌عدالتی یا تبعیض یا غیر منطقی و اشتباه بودن اوضاع داد بکشد، اول از همه تقاضای یک لیوان چای داغ می‌کرد و بعد آن لیوان چای داغ را روی خودش خالی می‌کرد تا خوب در دش بگیرد، نطقش باز شود و بتواند داد بزند چون او می‌داند اگر آدمی در دش نگیرد و دردی نداشته باشد آن بی‌عدالتی و آن تبعیض را نمی‌فهمد و عمیقاً با گوشت و پوست درک نکند هر چه هم بگوید از سر بی دردی خواهد بود. بزرگان گفته‌اند که «در نیاید حال بخته هیچ‌خام». آدمی تا نسوخته و دردی را نکشیده نمی‌تواند عمیقاً فریاد ضعیف ترا و پابرهنه‌ها و دردمندان را بفهمد و این‌همان چالش‌ساز است که امروز ما در زندگی خود در یک شکل بزرگ تر - شکاف زندگی‌های عمومی - به ویژه در تفاوت‌های زندگی و بر خورداری هایمان با برخی از مسئولان و مدیران جامعه داریم. سطح زندگی‌ها و برخورداری‌ها در جامعه‌مان گاه چنان از هم دور می‌شوند که انگار در دو منظومه دور از هم زندگی می‌کنیم و هیچ درکی از زندگی هم نداریم.

تبعیض‌هایی که آدم‌ها را ویران می‌کند

بدون تعارف امروز بخش قابل توجهی از جامعه ما در گیر بحران‌های معیشتی است و مطابق آماری که ارائه شده، یک چهارم ایرانی‌ها زیر خط فقر زندگی می‌کنند و حدود ۱۱ میلیون حاشیه‌نشین در کشور وجود دارد که در گیر آسیب‌هایی همچون بیکاری و اعتیاد هستند. گرچه در میان همین حاشیه‌نشین‌ها و زیر خط فقرها افراد بسیاری هم وجود دارند که با حداقل‌ها همچنان سعی می‌کنند که صورت خود را با سیلی‌های متوالی سرخ نگه‌دارند و ابرومندی و نجابت به خرج دهند.

حال تصور کنید که در این اوضاع و احوال که بسیاری از بازنشستگان حقوق‌هایی در حدود یک میلیون تا ۲ میلیون تومان دارند و گاهی خبر می‌رسد که فی‌المثل در فلان شهرستان، فلان جوان فوق‌لیسانس در یک مدرسه غیرانتفاعی با ۴۰۰ هزار تومان در ماه تدریس می‌کند، انتشار گاه به گاه جزئیات دریاقتی‌ها و زندگی‌های اشرافی در میان عامه و مدیران و مسئولان چقدر می‌تواند برای آدم‌های جامعه ما دردناک باشد. امروز حتی حاشیه‌نشین‌ها و روستاییان در روستای دور افتاده به تلفن‌های همراه هوشمند و اپلیکیشن‌های پیام‌رسان دسترسی دارند و خبرهای

حقوق‌شان را از مدیران و مدیران و مسئولان جامعه به دست آنها می‌رسد. بماند خبرهای اختلاس‌ها که اگرچه نشان از ویرانی‌های وسیع در بخش‌های اقتصادی، نظارتی و قضایی ما دارد اما خرابی و ویرانی اصلی آنجاست که به پیکره نحیف و تکیه اعتماد اجتماعی نگاه می‌کنیم.

از یاد نبریم چه جوان‌هایی با چه مختصات و شرایط و تنگناهایی دارند خبرهای اختلاس و فساد را در جامعه ما می‌خوانند. جوان‌هایی که برای گرفتن وام ۵ میلیونی و ۱۰ میلیونی ازدواج به هر دری می‌زنند اما با تنگنا مواجه می‌شوند، آن وقت همین جوان‌ها در خبرها می‌خوانند که فلان مسئول بعد از اختلاس فلان رقم میلیاردی به خارج از کشور گریخته است. شاید در نگاه اول قرار آن مسئول مثلاً تنها ۲۰ میلیارد تومان به اقتصاد و بیت‌المال کشور ضربه بزند اما در واقع ضربه او بسیار فراتر و دو ماه و سه ماه بعد از وقوع ضربه او یک ماه کاری است که این نوع زندگی از تعداد جوان‌هایی که به دنبال یک وام کوچک هستند ضرب خواهد شد. این اختلاس و نابرابری و رانتخواری در تعداد جوان‌هایی که یک ماه کاری می‌کنند اما بعد از یک ماه کار حقوق اندکشان به تعویق می‌افتد ضرب خواهد شد.

امروز مگر کم کارخانه و کارگاه صنعتی در کشور وجود دارد که حقوق کارگران آنها یک ماه و دو ماه و سه ماه و بیشتر به تعویق می‌افتد؟ کم کارگر معدن داریم که با حقوق یک میلیون در تاریکی و در رطوبت و گرمای زیرزمین در یک هوای نامساعد در سخت‌ترین شرایط کار می‌کنند اما هنوز عیدی دو سال پیش خود را نگرفته‌اند و حقوقشان هم با تعویق سه ماهه پرداخت می‌شود؟ شنیدن خبرهایی از این دست که یک مسئول به راحتی مبلغ کلانی را اختلاس می‌کند و از کشور متواری می‌شود یا ذهن آن کارگر و جوان ایرانی چه خواهد کرد؟ وقتی یک جوان در خبرها می‌خواند که میزان دریاقتی یک مدیر در فلان سازمان و نهاد بالغ بر ۵۰ - ۴۰ میلیون تومان می‌شود و او این رقم را با حقوق ۲ میلیون تومانی خود مقایسه می‌کند چه آثار و تبعاتی در جامعه خواهد داشت؟

چرا از زندگی مقتصدانه و ریاضتی را هضم نمی‌کنیم؟

سخن بر سر این است که در این تنگناهای مالی که برای عامه مردم وجود دارد وقتی یک مدیر حقوق یا هدایای نجومی آن هم از اموال عمومی دریافت می‌کند و هیچ برخوردی هم با او صورت نمی‌گیرد تصور نکنیم که آسیب‌ها و ضرها به اندازه همان مبالغ نجومی یا هدایای سنگین بوده است. تردید نکنید که آسیب‌ها تصاعدی و عجیب رشد خواهد کرد چون افکار عمومی نمی‌تواند چنین چیزی را هضم کند، بنابراین وقتی همین جوان یا کارگر از تربیون‌ها می‌شنود و از سوی مسئولی دعوت به یک زندگی مقتصدانه و ریاضتی و



## درد

ما زمانی متوجه گرفتاری‌های دیگران خواهیم بود و تنها زمانی دیگران را تحویل گرفته، حس‌نموده و در قبال آن احساس مسئولیت خواهیم کرد که زندگی‌مان در پیوند با زندگی‌های دیگر تعریف شود و ما نه به شکل شعاری که به صورت واقعی در رفت و آمد میان مردم در جریان احوال آنها قرار گرفته باشیم وگرنه آن رشته‌های انتقال درد میان زندگی ما و زندگی دیگران از میان خواهد رفت

شده و چه کرد اما اصل حرف او در آن زمان درست بود. خوب به خاطر دارم چهارهش را وقتی می‌گفت آدم وقتی در این خودروها می‌نشیند اصلاً مردم را یک جور دیگر می‌بیند و حق هم همین است. وقتی ششما اسباب و اثاثیه و محل زندگی و مسافرت‌ها و تفریح‌هایت با عامه مردم فاصله بسیاری بگیرد، دیگر حرف و درد آنها را متوجه نخواهی شد. حتی اگر هر روز به آنها گوش بدهی و در معرض آن حرف‌ها باشی، اگر من هیچ وقت از اتوبوس و مترو و تاکسی استفاده نکرده باشم در آن صورت چطور می‌توانم از آدم‌هایی بنویسم که در گیر و دار این زندگی از دستگیره‌های قطارهای مترو و اتوبوس آویزان می‌شوند و با هر ترمزی که اتوبوس یا قطار می‌کند به گوشه‌های پرت می‌شوند. من وقتی زندگی‌ام هیچ نقطه انصالی با این جماعت نداشته باشد چطور می‌توانم حدس بزنم که مثلاً وقتی یک دستفروش مترو می‌گوید زانویم به خاطر اینکه ساعت‌ها در معرض ترمز قطارهای مترو بوده خراب شده‌اند یعنی چه؟ من باید حتی شده عاقدانه بخشی از این درد را چشیده باشم که بفهمم آن شهروند درباره چه با من سخن می‌گوید و گرنه تماس من با آن زندگی یک تماس بدون عاطفه و درد خواهد بود.

رشته‌های انتقال درد میان زندگی ما و زندگی دیگران

بگذارید آن عادت مسعود شمت‌چی را که لیوان چای را روی خودش خالی می‌کرد تا در دش بگیرد را کنار آن ابیات شگفت‌سعدی قرار دهیم که «بنی آدم اعضای یکدیگرند / که در آفرینش ز یک گوهرند / چو عضوی در درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار / تو کز محنت دیگران بی‌غمی / نشاید که نامت نهند آدمی». سعدی در اینجا به ما می‌گوید: «چو عضوی در درد آورد روزگار / دگر عضوها را نماند قرار» حرف سعدی در اینجا علاوه بر اینکه حکمت است، بخشی از تجربه روزانه و کاملاً در دسترس ماست و لازم نیست که این حرف سعدی را به فلان مکتب روانشناسی یا فلان آزمایشگاه ببریم که درستی‌اش بر ما معلوم شود. سعدی در اینجا درباره چه عضوی سخن می‌گوید؟ چه عضوی است که وقتی در دش می‌گیری دگر عضوها هم قرار از کشف می‌دهند تو به خود می‌گویی این حرف سعدی چقدر به تجربه و در یافت روزانه من نزدیک است. دردهای پیچیده روانی و ذهنی را رها کنید، به یک دندان درد ساده نگاه کنید. چرا یک درد دندان ساده می‌تواند قرار از همه اعضای ما بگیرد و حتی دست و پا هم به تکاپو بیفتند و ما مثل مار به خودمان بیچیم و فضای دهنمان پر شود از آبی و آغ و سر خودمان را از درد به در و دیوار بکوبیم و دست‌هایمان عصبی و مرتعش و بیقرار در هوا تکان بخورند. فقط و فقط به خاطر یک حرفه کوچک یک میلی متری در دندان. اما کدام دندان؟ دندان‌هایی که در اتصال با اعضای دیگر باشد. وقتی ما به عنوان یک دندان در دناک از آن رشته‌های عصبی دور بیفتیم، از آن رشته‌هایی که نشانه‌های درد را در تمام اندام ما می‌پراکنند دور بیفتیم، در آن صورت هر چقدر هم که درد داشته باشیم اعضای دیگر باخبر نخواهند شد، همچنان که وقتی تو ناخن‌هایت را می‌گیری اعضای دیگر باخبر نمی‌شوند چون نشانه‌های درد در آنجا نیست، اما محض اینکه بخواهی ناخن را عمیق‌تر بگیری و ناخن‌گیر به رگ‌ها و پوست و رشته‌های عصبی بر خورد کند. آن وقت اعضای دیگر همه باخبر خواهند شد.

ما زمانی متوجه گرفتاری‌های دیگران خواهیم بود و تنها زمانی دردهای دیگران را تحویل گرفته، حس‌نموده و در قبال آن احساس مسئولیت خواهیم کرد که زندگی‌مان در پیوند با زندگی‌های دیگر تعریف شود و ما نه به شکل شعاری که به صورت واقعی در رفت و آمد میان مردم در جریان احوال آنها قرار گرفته باشیم وگرنه آن رشته‌های انتقال درد میان زندگی ما و زندگی دیگران از میان خواهد رفت.

نگاه



طرح خطی | خبر کارآوری نادر

گوش مدیران از شنیدن مشکلات کارمندان پر شده است

## آقای رئیس!

### کاش تو هم طعم نداری را می‌چشیدی

آیدین تبریزی

اگر مسئولان، مدیران و فرزندان آنها به واسطه نزدیک بودن به کانون قدرت و منابع ثروت و رانت زندگی‌هایی برای خود بسازند که بسیار بسیار دور از زندگی آدم‌های معمول جامعه باشد، اتفاق ناگزیری که برای آنها خواهد افتاد دچار شدن به نوعی بی‌دردی، بی‌اعتنایی و بی‌تفاوتی به چالش‌های زندگی عادی خواهد بود.

گفتن از سرما در جای گرم و نرم

دیدم‌اید وقتی آدم از جای سردی به یک جای گرم می‌رسد چطور اول به بخاری یا آن کانون گرما می‌چسبد و مدام می‌گوید: «بیچاره آنهایی که بیرون هستند». چقدر در آغاز نگران کسانی است که هنوز آن بیرون هستند و آن سرمای استخوان‌سوز را تجربه می‌کنند و چقدر آدم پشت سر هم می‌گوید بیرون چقدر سرد است و چقدر سوز دارد و فقط با شرمند کلمه «بیرون» در تحلیل محتوای فکر آن آدم می‌توان بی‌برد که دغدغه و ذهنیت او معطوف به بیرون است. انگار که فقط تو او در خانه گرم حضور دارد و روح و ذهنش در بیرون مانده است و آن سرما را تجربه می‌کند، اما فرض کنید که آن فرد روزها و ماه‌ها در آن فضای گرم بماند و ارتباط او با سرمای بیرون قطع شود. طولی نخواهد کشید که وهم عجبی دامن‌گیر او خواهد شد. زمان زیادی نماند قرار برد که آن فرد به اینجابرسد که سرمای اصلاً وجود ندارد. آدمیزاد حافظه‌گشتلش را زود از دست می‌دهد و فراموش می‌کند که از کجا آمده بوده، بنابراین عجیب نیست که ما می‌فهمیم فرد را چنان در گیر کند که او بگوید کوسرما؟ اگر سرما هست پس چرا من حس نمی‌کنم؟ این اتفاقی است که ما امروز در شکاف طبقاتی

زندگی می‌چرخد؟ آن همکارمان به ما می‌گفت من بعد از مدتی دست از این نامه‌نگاری‌ها کشیدم و به خودم گفتم تو هم اگر جای آن مدیر بودی احتمالاً ما مثل او می‌شدی. همچنان که هر کدام از ما در قیاس با دیگری ایتطور هستیم. من هم که ماهی ۲ میلیون تومان در ساه می‌گیرم واقعاً نمی‌دانم کسی که مدت‌هاست بیکار شده یا چندین ماه است که حقوق نمی‌گیرد چطور زندگی می‌کند. چطور به برابر خانواده‌اش ظاهر می‌شود. چطور به کودک خود وقتی سررم می‌خواهد جواب رد می‌دهد. شاید سررم را به نشانه تأسف تکانی هم بدهم و ظاهراً احساس همدردی کنم اما من در آن زندگی غایب هستم، من آن نوع زندگی را نزیستام و نمی‌دانم وقتی کسی مدت‌هایبیکاری کشیده چه فشار روانی بر او وارد شده و چه دردی را متحمل شده است چون خودم شرایط مشابه را احس نکرده‌ام و در آن کوره داغ دشواری‌های عجیب و مهلک زندگی که رشته‌های عصبی آدم را ذوب می‌کند نیسوده‌ام. من آن حرارت را تجربه‌نمی‌کنم و نمی‌دانم مثلاً تحقیر شدن در قرض گرفتن یعنی چه؟ چون این را در زندگی تجربه نکرده‌ام. تجربه نکرده‌ام که تلفن را بردارم و دوباره قطع کنم. بردارم و شمارها را بگیرم و به آخرین شماره تلفن همراه که می‌رسم تردید در جانم بیفتد که آیا آن شماره آخر را فشار دهم یا نه. تجربه نکرده‌ام که وقتی با کسی که می‌خواهم از او قرض بگیرم تماس می‌گیرم چطور سر صحبت من به عنوان بخشی از بر خورداران در قالب دهک‌های درآمدی بالا، یا نه، بخشی از مدیران و مسئولان در جای گرم و نرم نشسته‌ام و ارتباط من با سرما قطع شده است، اما این لحظه‌ها که می‌خواهی این اتفاق و تماس را امری کوچک و غیر مهم جلوه بدهی اما خودت می‌دانی که در درون چه آشوبی به پا خاسته است و چه فشار خردکننده‌ای را داری تحمل می‌کنی که هم به تو پول ندادند و هم اینکه یک شهر فقیده که تو بی‌پول شدی.

موضوع دقیقاً همین نقطه است: من تو چه می‌دانی که ذهن درست مثل دانه خردلی که زیر فشار آسیب‌بار قرار گرفته در این لحظه‌ها چه می‌کشد؟

چند سال پیش همکاری داشتم که می‌گفت من چندین سال یک عادت مذبح‌خانه داشتم. اسم این رفتار خود را عادت مذبح‌خانه گذاشته بود. حالا این عادت و رفتار چه بود؟ همکارمان

چرا همکارمان عادت مذبح‌خانه‌اش را ترک کرد؟

چند سال پیش همکاری داشتم که می‌گفت من چندین سال یک عادت مذبح‌خانه داشتم. اسم این رفتار خود را عادت مذبح‌خانه گذاشته بود. حالا این عادت و رفتار چه بود؟ همکارمان